



اعتقاد و دل‌بستگی عمیق ایرانیان

به آئین کهن ملی

(۴)

همکاری ایرانیان با مختار

قیام مختار، بعد از واقعه کربلا، برای ایرانیان که بمنظور قیام علیه تازیان بخصوص بنی امیه پیوسته روزشماری میکردند، فرصتی مناسب بود. در آن زمان کوفه از مراکز عمده ایرانیان و شیعیان علی بشمار میرفت که با بنی امیه دشمنی سخت داشتند. این شهر پایتخت علی ابن ابیطالب علیه السلام بود و از این رو عده‌ای بسیار از پیروان و هواخواهان وی در این شهر مسکن داشتند. مورخان نوشته‌اند (۱) عده‌ای از اساوره ایرانی که تعداد آنها در حدود بیست هزار تن و از مردم دیلم ایران بودند پس از شکست در جنگ قادسیه اسلام آورده و در کوفه جای گرفته بودند، مختار قبل از شهادت حسین بن علی (ع) و یارانش در صحرای کربلا، با گروهی از ایرانیان به قصد یاری وی بکوفه آمد ولی قبل از اینکه بتواند در این مورد کاری کند، اسن زیاد او را دستگیر و زندانی ساخت. نوشته‌اند (۲) با ضربه چوب چشم او را شکافت.

بهر حال بعد از واقعه کربلا چنانکه میدانیم مختار خروج کرد. قیام مختار برای ایرانیان بهانه زور آزمایی با تازیان و مجال انتقام جوئی از بنی امیه بود. زیرا در این زمان، سازمان نهضت مقاومت ملی ایرانیان با توجه به توافقی که در مورد پیروی از یک جنبه نهضت فکری ایرانی که همانا طرفداری از آل علی باشد مصمم شده بود، و لیکن تازیان که نمیتوانستند نهضت قوم ایرانی را تحمل کنند سعی

* آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع) از تاریخ‌نویسان محقق معاصر

۱ - احمدین بحر البلادی در کتاب فتوح البلدان صفحه ۸۴

۲ - تاریخ یعقوبی جلد دوم صفحه ۲۰۱

کردند آنرا درهم شکنند. قدرت مختار و توجه بیش از حد وی به ایرانیان که یکی از هدفهای پرثمر متفکران ایرانی بود در این موقع بی نهایت چشمگیر و سر و صدا شده بود. گویند اردوی ابراهیم اشتر، سردار بزرگ مختار، آنچنان از ایرانیان پر بود که وقتی عمیر سردار شامی بمنظور مذاکره با ابراهیم باردوی او میرفت از جایی که داخل اردو گشت تا جایی که بخدمت سردار اردو رسید یک کلمه عربی از زبان سپاهیان نشنید. وقتی که به نزد ابراهیم اشتر رفت گفت از لحظه‌ای که به اردو گاه تو وارد شدم اندوهم شدت یافت زیرا نشیندم کسی در این اردو گاه به زبان عربی سخن گوید. عمیر اضافه کرد در پیش دلاوران حجاز و شام از این مشتی عجم چه ساخته است؟ ابراهیم اشتر، بالحنی که از اطمینان و رضایت مشحون بود گفت هیچکس در نبرد شامی‌ها از این قوم که با من هستند آزموده‌تر نیست زیرا انیان (ایرانیان) فرزندان اسواران و مرزبانان ایرانندومن خود نیز جنگ آزموده و معرکه دیدام. پیروزی هم با خداست.

اداره دیوان محاسبات اسلامی بدست ایرانیان

در اوایل اسلام اموال و غنایم جنگی را بمسجد پیغمبر (ص) در مدینه می‌بردند و هر قسم که آن حضرت مقتضی و مناسب میدانست تقسیم میکردند. در زمان خلافت ابوبکر نیز به همین نحو عمل میشد و غنایم، طبق مقررات قانون شرع، تقسیم میگردد. این کار به همین وضع ادامه داشت تا در سال ۱۵ هجری، در زمان خلافت عمر که خزائن شاهان ایران به تصرف تازیان در آمد و سیل بارهای زروسیم و جواهر گرانبها و لباسهای فاخر، یکی پس از دیگری، به مدینه میرسید. عمر مصلحت چنان دید که آن اموال را در میان مسلمین تقسیم کند. لکن نمی‌دانست چگونه بدین کار دست زند. در آن هنگام مرزبانی از مرزبانان ایران در مدینه بود، و وقتی که عمر را در کار خود متحیر دید، بدو گفت: یا امیر المؤمنین شاهان ایران را دستگاهی بود که دیوان مینامیدند و کلیه خرج و دخل آنان ثبت دیوان میشد و استثنائی نیز در کار نبود، کسانی که مستحق وظیفه و مستمری بودند مراتب و درجاتی داشتند که خللی روی نمی‌داد. عمر این کار را پسندید و شرح و وصف دیوان را از او خواست. مرزبان شرح داد و عمر متوجه شد و دستگاه دیوان را بر قرار ساخت (۱). و بدینوسیله دیوان محاسبات اسلامی تاسیس گردید و از آن تاریخ (سال ۱۵ هجری) به بعد با زبان و ارقام فارسی زیر نظر حسابداران مجرب ایرانی به کار خود ادامه داد. این کار فکری که تنها در اختیار حسابداران ایرانی بود بمدت ۶۰ تا ۶۵ سال، یعنی تا زمان خلافت عبدالملک بن مروان و حکومت جابر اندک حجاج بن یوسف، دیوان محاسبات اسلامی با خط و زبان و رقم فارسی زیر نظر ایرانیان اداره میشد تا اینکه شخصی بنام صالح بن عبدالرحمن منشی، پسریکی از اسیران سیستان که در نزد زادن فرخ ایرانی رئیس دفتر و حسابداری اداره درآمد و هزینه سواد (کلده) کار میکرد مدعی شد که میتواند کلیه حسابهای دیوان محاسبات اسلامی را به عربی بنویسد. و وقتی که حجاج بن یوسف، که در دشمنی با مردم غیر عرب بخصوص ایرانیان تعصب فوق العاده داشت، از این خبر آگاهی یافت خوشحال شد و دستور داد این کار فوری بمرحله اجرا درآید. ایرانیان وطن پرست و آگاه با در نظر گرفتن اهمیت موضوع حاضر شدند. مبلغ یکصد هزار درهم به صالح

بدهند تا او بگوید از عهدۀ اینکار برنمیآید . ولی صالح نپذیرفت . مردانشاه
فرزند زادن فرخ (که در آن موقع کشته شده بود) زیرا برای انجام این کار
مانی بزرگ بشمار میرفت . بر صالح بانگ زد و گفت : « همچنانکه ریشۀ
زبان فارسی را قطع کردی خدا نسل ترا در این عالم قطع کند » (۱)

نهضت شعوبیه یا آزادمردیه

بطوریکه میدانیم ، پس از استیلای تازیان بر ایرانیان همه شتون و حیثیات
ایران برباد رفت . با این وصف ایرانیان تنها به این خرسند و خشنود بودند
که قانون جدید اسلام مبنی بر حریت و مواسات یعنی آزادی برادری ، میان آنان
و سایر ملل ، حاکم و برقرار خواهد ماند در حقیقت مایه سکوت و آرامش آنان و
خضوع در برابر سطوت عرب این بود که جان و مال و جاه و جلال خود را
فدای دینی عالی و قانونی محکم ساخته اند و خواه ناخواه دین و مذهب و آئین حق
را بخون بهای قربانیان قاسمیه و جلولا و نهاوند و دیگر پیکارهای خونین
پذیرفته بودند . ولی فرمانروایان ستمکار عرب ، بساط مذهب را برچیدند و قوانین
دین را زیر پا گذاشتند و بر خلاف آئین بیغمبر رفتار کردند و آن مایه تسلیت
را هم از دست ایرانیان رتودند و آنان را بتیام و نهضت برضد عرب مصمم و
و اداری ساختند . بهمین علت در عهد امویان ، نهضت های ایرانی به اشکال
گونگون ادبی و سیاسی و علمی و مذهبی و غیره شروع شد و هر روز به
رنگی تازه در آمد . منظور اصلی ایرانیان بر انداختن دولت و سیادت عرب بود .
بزرگترین نهضت ایرانیان که سرانجام موفق شد دولت و سیادت عرب را بکلی
منقرض و ریشه کن کند ، شعوبیه بود که در اواخر قرن اول هجری شروع و دنباله
آن تا قرن پنجم هجری بلکه بعد از آن هم کشیده شد . پیدایش مسلک شعوبیه
جنبشی در عالم اسلام و عرب ایجاد کرد و تمام شتون اجتماعی و سیاسی
و فکری و ادبی عرب و اسلام را تغییر داد . قانددین این نهضت بزرگ ، ایرانیان
بودند و در اثرتبلیغات آنان جمعی کثیر ، از هر طبقه و در هر ملتی ، حتی از
جنس عرب ، باین فرقه داخل شدند . در بررسی کتب تواریخ و ادب بنام بسیاری
از دانشمندان و شاعران و نویسندگان برمیخوریم که دارای عقیده شعوبی و از
هواخواهان و طرفداران جدی این مسلک بوده اند . شعوبیه در تمام امور و همه
شعب علوم و فنون و معارف اسلامی دست داشتند و در هر قسمت آثاری بسیار از
عقاید باطنی خود باقی گذارده اند و در دفتر تمدن اسلامی صفحه و بیل سطری نیست
که عبارتی از نمونه عقاید شعوبیه در آن نگاشته نشده باشد .

بیغمبر بزرگ اسلام نخوت و جاهلیت و فخر فروشی اعراب و بالیدن به
نیاکان و مفاخر تژادی را منع کرده بود اما بعد از اسلام که حکومت بدست بنی -
امیه افتاد ، برخلاف این دستور العمل و برای استوار داشتن ریاست و پادشاهی
در خانواده خود دو استفاده از قوم عرب که مستعد بازگشت به زمان جاهلیت
بود ، فخر فروشی را شعار خود و دیگر تازیان قرار دادند و بامر معاویه ، اخبار
و احادیث و اشعار ساختگی ، درباره قبایل عرب و نیاکان آنان ، جعل شد و اصول
تازه اسلام بر افتاد و قبایل تازی بجای برافت و مهربانی که در آغاز امر ب مردم
زیر دست نشان داده بودند ، خود را تنها بزرگ و شریف و دیگران را بنده و
پرستنده خود میدانستند و در جنگها موالی (یعنی اقرا دملل تابعه) را پیاده به جنگ

میردند و پیش مرگ قرار میدادند و از غنائم نیز محرومشان میساختند. موالی در ترویج دختران و پسران خود نیز آزادی نداشتند. هر يك از مردم باید خود را بخانواده یا بمردی عرب ببندد تا بتواند از اسلام بهره‌مند شود. فرزندان را باید با اجازت آنکس که خود را بدو بسته است کتخدا کند یا بشوی دهد. این حال کسی بود که به لباس اسلام درآمد و دیگران که به کیش آبا و اجداد باقی مانده بودند بمراتب سخت‌تر از این میگذرانیدند. حتی يك نوبت از طرف حجاج بن یوسف برای آنکه از اهل‌ذمه بسیاری اسلام آورده و از مالیات ذمیان مبلغی کسر آمده بود امر شد که نو مسلمانان را به زور شکنجه به کیش پیشین برگردانند و آنها را به نشانی این کار داغ نهادند و بروستاها و شهرها برگردانیدند.

این حال بر ایرانیان دشوارتر بود زیرا این قوم صاحب حس ملی بودند و علاقه آنان بملیت در قدیمیترین آثار ادبی و مذهبی‌شان یعنی از اوستا گرفته تا آخرین اثر معروف عهد ساسانی (خداینامه) به نحوی کامل لایح و آشکار است. از این رو تحقیرهای عرب بر آنان سخت گران‌می‌آمد و همین امر موجب و مایه پیدایش نهضت عظیم ایشان در برابر افکار عرب شد و بتدریج به تحقیر عرب و پست شمردن ایشان از يك طرف و بیان مفاخر و ماثر خود از طرفی دیگر کشید. برای اجرای این مقصود، ایرانیان راههایی در پیش گرفتند که از آن جمله ترجمه و نقل کتابهای تاریخی و روایات و حماسه‌های ملی ایرانی به زبان عرب بود و دیگری توسل به اشعار حماسی و بیان مفاخر گذشتگان و عظمت ایشان که تا قرن پنجم و ششم ادامه یافت و سرانجام به تنظیم شاهنامه فردوسی و دیگر آثار حماسه ملی ایران منتهی گردید. حماسه‌های شعری ایران به زبان تازی از جمله دلکش‌ترین آثار فکری ایرانی و نماینده حسیات عالی و وطن‌پرستی در اوائل اسلام است، نخستین کس از ایرانیان که در عصر اموی و در کشاکش تحقیرهای بنی‌امیه و اعراب زبان به بیان مفاخر اجداد گشود، اسماعیل بن یسار از موالی بنی‌تمیم شاعر و شعوبی معروف عصر عبدالملک بن مروان و هشام بن عبدالملک است که وفاتش به سال ۱۰۱ هجری اتفاق افتاد. این شاعر انتساب خود را به ایران و ایرانیان در نهایت صراحت و در میان يك دنیا دشمن خونخوار اظهار میکرد و در این راه رنجها برد و آسیبها دید و لسی از پای نشست. میزان دل‌بستگی وی بوطن بحدی بود که روزی نزد هشام بن عبدالملک اموی رفت و قصیده‌ای براو فرو خواند که در آن به اجداد ایرانی و پادشاهان دوره ساسانی و عظمت حکومت آنان بالیده بود. هشام از شنیدن آن اشعار مبنی بر مفاخره ملی بخشم آمد و فرمان داد تا وی را به آب افکندند، چنانکه نزدیک بود خفه شود. پس گفت او را از آب برآوردند و به حجاز فرستادند. پدر همین اسماعیل، یعنی یسار، نسبت به آل مروان تابداً نجا دشمنی داشت که هنگام مرگ بجای کلمه توحید (لااله الاالله) می‌گفت؛ خداوند مروان را لعنت کند. از دیگر شاعران شعوبیه که تعصب زیادی در وطن پرستی و ملیت خواهی ایرانی داشته و آثاری از وی بجای مانده است بشاربن بردین برجوخ طخارستانی، متوفی به سال ۱۶۷ هجری است. دیگر، عبدالسلام معروف به (دیک‌الجن) متوفی به سال ۲۳۵ هجری و دیگری المتوکل اصفهانسی شاعر مشهور قرن سوم است که از تندترین افراد شعوبیه بشمار میرود.